



چهارشنبه ۲۸ منتهیماه ۳۳

روزنامه فکرم

سابقه

حسن توفیق

کتابخانه ۵ - رول



شماره کتاب تریک جهانی ضمیمه این شماره است



حذر کید زحلی کدو خیابان آسا

سرخانه بیزار و دتم ازسزل
برستاشده کردیم بیاری
بیشتی وقت و دیم کردیم صدق
غریب و در مشرع خط نماند
گره کشه راه و دایره پنهان خط
بدو پنه و پالی دست از آن بد
سیس باجه کالی هوار دوسرد

اومیل شما!



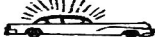
آ طور که کیانی از آن استفاده میکرد.



آ طور که کمالیاد بدو آن مکر میکرده



آ طور که داتوشوی ما آن تک میکرده



آ طور که دلایه آراسر فر میکرده:



آ طور که صاحبها آراسی میکرده

فریوت ۱۴۴!

ایها توفیق! منم تانیا
بشردن سلاقت ازیم
بیش خودترین شوم باها
از لایه امتحان منم طهرام
ملازمتش نو کینه برام
سازدی زلفه میوری بره
کرچه چون حتی بنامتو که
لیکن از خلی کما بهتره
ایستای منو ملو دیوان و کش
ایته این لودن لای خرم
باشه از دور هست آشنا
هر ادا دتم هر چه چاکم
منم توفیق هست ملو دیک
آچ چشوه شو یو فریوت ۱۴۴
چون خوشم میاید از توفیق شق
ادنیالی برسم زدهم ۱۴۴
کنم دلوشتر مکھی میجره
گن کر بیگر ششینه خرم
میروست میبری کر نامن
عشوقم کبر فریوتی میجره
خواست مکھی زلفه کانتان
منم بفرست از خرم
خیسالی! شرمالی! شرمالی!
وای چه سر زلفه خالم سررم!
شلمرم اما بشق سو دپول
منم توفیق ایستایم

بخت

ملودی بیشتر خرمالی ستوده
بود اگر همیانی ستول آمده کته .
خود او هر کر غلو خودی خواصه
یکروز مسلکی میان دستول بودنه
دوتکره صحنه اشکو کیده که آتیا برودنه
و شام بودنه اما از آنجا کویله تنه
بالآخره حومه دتر سر و دستا از
ملودش بریده
سلمان! اگر ایضا از کرمی بیرو
اورا بیبخت سیرنه پام
خانم و تو فکر که هر حق!
خام - من خلی تم فرسیز بودتی
که با نکتت این اشوه را کردیم حتی با
ایجا
نوکر - اعظایان کار باراج منم
بسیار ساگوار است چون خود منم کم
حرف میزنم و وقتی که در جوابها و هاجم
را بالا اعظم حتی نمی آید!
ازده اشاد با زادم برامست
چونه هم (از دود) وهم (بیلان کر)
و ادوات و صادراتم خواندنی است
تا مرا وادو کنی با سلوم
پایکو هر هفته فرستم برات
باید اون که کدود میفرام بریم
دقیق و زحان صاحب تاجر

زنتشلی

برای آقایان

دختر حوا و دبیر آرد

مرقتشلی

برای خانها

دیده نامی بیرون است سر می شسته بخی
ما از شوهر هاشان طلاق میگیریم دوست
بسیار خنک که او با آنجا ازدواج کردیم است
بیشتر دست از پا بخت بودن
دیده بیشتر دختران خیال دست او را در
ما شنیای کید دست میاید او نه
مهره ما سولا و تکیه جاشن شدند
از دواج میکرده ولی زنها و تکیه ازدواج
کردنه نلاه هاشن میکرده
دیده دخترها تا موقعی ملو دنگ هشت
هیبت نورده خانها تکیه که لایانی و تامل
استان بهم نورددولی وقتی که با آنجا
از دواج کردیم آتوش خالیان نگارای
شوایه داشت
دیده زگرین دودغ دنیا آنت که
فرشته و اجودت زنی میکرده
دیده اگر زن خوب بود ما هم زنی داشت
ممنانها بیشتر تورتک دلد حوالی
منو خود میگردیدند فکر نیک میخواستند
فایز کن گند
دیده بیانشا پیش نوش خالی میگیریم هاشن
باز نشان میروند طو جیت بره ما
میکنند آدمهای بیختری هشت ولی غیر
اینطور نیست! آنها برای اینکه ادمت
خرج کر شکن لای خانها شوندن
باین که میدند
دیده آسین شوهر تکریت که هیبت
زنها دایندو متقبل میکرده که چلو آرا
سلب کنده
دیده زنی داشتیم بیچر در او بودی
بیکار، اطمن مردان، هاشن یکبار خوانده
مردان سالی بیکار نیز و حساب دانه
نگار میکرده
توفیق بیبخت مرد هاشن که زن
دیده با یوه دادند
آل کویله

این یک مکن سرمانه بود و مصور و نطه ما نیست
هیچ دورانه ویا سلمانی بیج عنوان میزد آتیا عادل



مضحک ترین عکس سال ۱

از مردی دکن

دو کلمه فریوندند و لصد دوتانها
هشتر هاشن با من هاشن منم
دود دم بیشتر از این خوانم چی
مهره رو کم شا اگر میتونین دست
بظنون شوخ کمالی مثل اون لای
که من نوشتم توپین و برای من برترین
تا روز نومه بنامم د مهره و دسیا
کم و هشترها پای کین لمر آذای
گیمه نالایی بکیم
صدفون: و هشتر خایم

خوابنده من
شلام طیکما



برای اولین بار در دنیا
ماروزنامه خود را بداند از فروش

پس میگویم
چون بارش که خواتنگان عزیز
برای روزنامه ما خطه کمال لطیفان را
دایم و میمانم که کسی از نواختن نام
منگ آن، بلام ری بر مراد اوست
نگاه داشتن و داد و ماروزنامه خود را بداند
فروزد پس سبکیم .
روزنامه که عهده از مسج روز
بازار است ظاهر برای بی گزین
روزنامه آماده است .
نذکر از هر کسی قط به نه کسی
که خود خریدی گرفت شود .

پیشنویس های سال ۱۳۳۷
بروزنامه هفت درخشان

بروزنامه هفت درخشان سال ۱۳۳۷
کست بهینه متوجه؟ خاورمیانه و موضوعات تکنیکی - در سال
چندین درج - خوانندگی مردم و موضوعی خوانندگی
شدیدتر از این - اختراع موزیک و فرم مصنوعی در آواز - خوانندگی
عجیب تر و - شگفتانگامه چند کار متعلقه دولت

برای اینکه خوانندگان عزیزان
از پیش آنکه مطالعه این مطالب
مفاد آنکه روزنامه که نگه می
مهر منته و هم سواد شای
کردم این چند خطه و حوادث و اخلافت
سال ۱۳۳۷ را نویسنده
اینست نتیجه و زستان باشد

دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس

دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس
دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس

دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس
دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس

دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس
دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس

دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس
دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس

دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس
دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس

دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس
دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس

دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس
دراوریا
دولت جدید آنچه مسلم است
که دولتی سالادریا هم مردم را پس

چه چیز بی به چیز یاد آید
سیاست بی دروغ - کب
بی چانه و وزنی حرف

چه چیز بی به چیز یاد آید
سیاست بی دروغ - کب
بی چانه و وزنی حرف

چه چیز بی به چیز یاد آید
سیاست بی دروغ - کب
بی چانه و وزنی حرف

چه چیز بی به چیز یاد آید
سیاست بی دروغ - کب
بی چانه و وزنی حرف

چه چیز بی به چیز یاد آید
سیاست بی دروغ - کب
بی چانه و وزنی حرف

چه چیز بی به چیز یاد آید
سیاست بی دروغ - کب
بی چانه و وزنی حرف

چه چیز بی به چیز یاد آید
سیاست بی دروغ - کب
بی چانه و وزنی حرف

چه چیز بی به چیز یاد آید
سیاست بی دروغ - کب
بی چانه و وزنی حرف

میکر اختاری کو چشمنی این جهان

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت
این نامه متر شده ایر اینان بشارت

عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

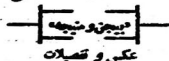
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز

عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز
عیدی هر لیل و روز



عیدی هر لیل و روز

قصه عشق و ناگومی



دیده بوداش واسه منجیه میرد،
 و منجیه مهاشت واسه منجیه میرد،
 بین دخت دودوش کرده
 منجیه رفت چلت دور و اعانت
 بین بیرون کرد تو بیفت،
 منجیه پشت شسته طهارت کبیده
 بین رفت نالی اطباق
 منجیه رفت با بین اطباق
 بین و کرد مانت شوفا کرد
 منجیه زبیر برهن شوفا کرد
 بین کت و شلوار بیرون شو دآورد زد
 کاس گنج
 منجیه زبیر پشت نشو دآورد اعانت دور
 دست اعانت
 بین برهن آقا دوشو از سرش دآورد
 اعانت دوشول
 اعانت زیروش سودنی شو از بیفت دآورد
 اعانت دوشول
 بین طرف راست اعانت نشسته گفت عشق
 منجیه طرف راست نشسته گفت عشق
 بین گفت عشق منجیه شو دآورد برت کرد
 تود گای
 منجیه گفت دکل شو دآورد اعانت
 زیر نشو با
 بین طرف با بر کنده شو دآورد برت کرد
 منجیه بیفت
 منجیه جواب دکل شو دآورد اعانت
 دو بافتی
 بین طرف چپ نشسته با همکل بشالو
 منجیه طرف راست نشسته با همکل بشالو
 بین طرف چپ و با همکل بشالو
 منجیه از طرف راست با همکل بشالو
 بین دخت تراشیده شوفا کرد چراغ
 اطفا دوشول کرد
 منجیه میبست پولود شو دفا کرد چراغ
 فرود رفت کرد
 بین طرف راست چرخیده
 منجیه طرف چپ چرخیده
 دلی
 بین توستا فرود خونه ول بودنه بود
 منجیه توستا فرود خونه ول بودنه بود



خاکه موسه



بیاست سراج آخر سال کتکها برای آب کرده جانس بیگل
 بدرفت خرو و دقت آبادنه با! بیرون از این دخترهای خود
 موندن از زن و مناسبه بیخوردیتر آوردن با بایول جراتش نمیه به!

بغاسبت دخت و بزرگدید

آمار ماچ و بومه

گردیدیم عدد گرفت بازاری ماچ و بومه
 خود ماچ و بومه راهت گفت یکی و یکی
 خریدی که کلمات ماچ و بومه یاد
 بیک ماچ و بومه سیرت کنه و لیکن
 گر بر جین زاده، بی اثر ذقانی
 سلوم می نیاید تمام بومه بظنان
 بوسه می دوا بخار، از آن بوسه گسل را
 در پیش خج بوسی می لبت کوبان
 سمدار آدمویه، لعل خلب و شکر
 ای گر خان بویکبار، بوسه گلش را
 بوسی ماچ از طرف من کتک لایه

با کتک من گرمم، بوسی زار و گتم
 خوشتر کار بومه، یک ماچ و بومه
 در قی الشعر!

هدیه مامصل

کدوی صل

دختی رفت با همکل با زاده
 بود یا تا پشش بیکره مانده کل
 کتک گشته جان بود که گوتی رسته است
 دوی بیعتی صاف قفلی گنبدل
 یا که یکبار هم انده همکل من
 شک گشته تمام نبود ماچ صل
 دخت که گرچی شاد و سی خرم بود
 دادش بود از این همه برشان و میل
 گفت دختر، چه کسر زده ام من مالد
 که نودیکار گلدانی من از دراصل
 سفر ماچ صل هر کدوی با زاده
 دتکم به روغن یکبار، کند و میل

فرار حاجی اقا

تازه آفتاب برهنده بود که لاسی
 هدایای فریخی صبا از افنا بیرون آمد!
 نظری بطرف آفتاب نوری پاشل
 کوچکی بیجود و خودت خودت رفت
 بیجود معده

تکر بیگانه!
 وقتی شب بود هر دو سید مادرش
 با دتکم فرود، فرود راه سید بشیر، آبا
 میل دای برای یکه یکبار دتکم که
 میجود ای آسودنه
 هر دو تکر کرد گفت
 «نه ما مان، میل دایه یک دست
 کنی هر دو، با هاضم شمع سوزد»

خستگی راه

بغاه آمدند حالیکه خیلی برتر سیه
 نغش کنی که در دین بود خسته
 نوبه د که دایره وقت منزل آمدنت
 کتم سده کم گرم بود و سر گردانده
 سحرالین نقره کبیر برده ای
 بیرون باغای از شنگی دست شمع است
 سهرای امون شانه کدو کتک
 سهرشکی داموز دیگر نیست
 سحرالفت آفتاب و بر شانه است
 نسگر نیامی بخود سهرای بلد
 تانی میوز
 سحرالست نظریه و دانست برین
 و پروکت
 سینه برای من سکه گرفت و زمین
 دلفظ
 ساین که که بریده دای بیست
 سخره پندار بود و معقین انداز
 سحرود سحران برودی دافلق
 سوزیدام تا از شنگی را سیمانی

.....
 داسی کاین مردها چند میزدند
 سلاک را ملوم بود غمیده بود.

ظلمت منی

مطلب منی بیخود هر شت باشد
 امیدمان که اگر آنچه بددل دادم بگوس
 نوشت خواهد آمد

تصدق کردم از دلم منی
 داسی که خوب سرت کرده ام آخر چشود
 مسکانت ازا بود دود صفت تو شوم
 دساله که اگر دوی بگوس منی و اگر از کتکی
 می هر می حاضر نیست بکران تو خرف بیهم

ظلمت ما بین منی منی
 (دو بلاد) منی منی جلوس تو آدم تکر
 را از اکتیبا منی هر کس یاد منی، قیمت
 داسی گوید، شایهم کس

مطابق مفرات! (دادمان)
 منی موافق آدمی و منی سینه او سینه
 چشم! (دیمان کتک ها و تو کرها)
 منی فتولی تکر خودم بهتر میدانم

آقا شعاع! (دو ایروس) منی منی
 شو خاله اس بر سرت، ولایت کو؟



بالماست!

روانشناسی تعلیم مخصوص بچه‌ها

آیا اهل معاشرت هستید؟

اگر می‌خواهید مانند کهنه‌سازانست
چگونه آدمی هستید و بخصوص در این
روزهای حید با آدمی زنگی و دانه‌ها
پایه این سؤالات اساسی و مهم می‌تواند
مورد توجه و کنج‌بویاری و بی‌پایه‌گری
خود را در دو زمینه‌ها جلوه‌آورد:

۱- آیا وقتی می‌تواند سلیقه‌های خوبه مثل
آهنک، موز، کبوتر و سگ و گاو معاشرت
۲- آیا هنگامی که کسی مشتاق به
طرف بر تعالی‌بازی می‌کند می‌تواند
آنها را دوست می‌کند مثل آنکه دوست
از کفک تر خندان کند باشد.

۳- آیا وقتی برای معاشرت می‌تواند
کسی می‌رود بی‌غرض از هر چیز دست
بسیما می‌برد و در بعضی خالین آنها را
از بی‌دستی‌ها دور کند.

۴- آیا وقتی می‌تواند معاشرت را پیش
هلی از راه با هم‌فکران و سزایان شروع
نرسد و این معاشرت را به هم‌فکران
آنها را وقتی سزایان به نظر نمی‌رسد
پایه‌ها را دور او و او را دور آنها
کسب و هوشیارا؟

۵- آیا در روزهای معاشرت
تس کیده که باید آنها در خانه این وان
شیرینی‌ها شروع کند احتیاج ندارد و مانند
بیشتر

۶- آیا در این روزها هر وقت کسی
در مسیر راه آهسته یا اهل منزل معاشرت
که می‌تواند منزلت
۷- آیا وقتی بهین کسی دیده بود
منزلت بود و با او به‌دین
نمایش نیروی که شانه‌ها شروع کرد
و اینگونه ملاقی شیرینی‌ها را که خورد
است در یاد آورد.

اکنون جوابها: «خیر» مفرد
جوابهایی: «نه» مفرد و «نه» مفرد

۱- اگر مجموع نمرات شما مفرد
کدام چالش

۲- اگر مجموع نمرات شما چالش بود که
دایره چالش مردمان

۳- اگر نمرات شما چالش بود که
کدام چالش نمرات شما چالش بود که
تعمیم منظور از این سؤالات چه بود؟

اگر خانها شما عیدی دادند یعنی چندتا پویندها اگر تعداد یعنی ۵۰۰ پوینه

پویندها
فردا از خانه شما چه چیز
نمی‌تواند ببرد؟
بر تحقیق در این باره
مداومت داشته باشد
نزد او را خوب خواهد آمد
خوبه بر تو که داری این چنین
ترا چون دادی سرگرم سار
چیز تو آید خایه نفس
بسیار گفتند و چیز خوش‌مضمون
«تو مومی بی دمن بی‌مضمون»
مرا در این روز خوش بگذرد
که اگر بوفاده این روز

سال

جنسی

از:

زادگان



هنگامی که در مسائل و در این مسئله است
از یاد گذارد و به غیر از ذهن خود
دوی اندام فتنه زن آمریکایی
این همه نیست، ذهن به یک سال تمام
دی چشم از یادش می‌ماند و نور
دوی لبه‌ها گفت «سویا» دختر
دست خواهی که از یادش نماند

همه درگوشش از آن دو دست جز این که خلاف جهت و میل دل ما می‌گفت

آخری خبر:

از سگ لایکا

این تک‌گراف فوری‌ترین از نویسنده مارسیا
دیده: «تهران - توفیق - روزنامه پست آمریکا امروز
آمریکایی‌ها موفق شدند در دادوستد سگ لایکا را که از
روسها می‌فرستند گفت کند. ضمن این خبر
است و در این سگ، هیچکند در دو دایره که در دو
بر نیکرود.» «خداوند سگ را این تک‌گراف
بدون تصویر چون سخن نویسنده به نظر
کمن باطن و امت با پیش بپشتن.» کسی که
«آمریکا، توفیق»

گرد گلن امروزی

گنجینه‌ی حیف که با اینها هر
بگر که چگونه با پیش دلخیز: اینکاش تو یولدا می‌بودی و خرا!

مشوخی کلاه داره

«آواز خونهای قلب ما را
دلکش معاشیق بشوخی کسی گفت؟
مرضیه: کمرش زانکو ندرید!
یاسمین: معاشیق بچله می‌ناید کین؟
اله: یکی از بهترین خوش صله!
روحش: نمی‌چینی چیزی کنی؟
شاوروی: مثلشون ولی از اوله توری!
پروانه: نظر چیزی دگی، خوانم بیانه!
مهورش: تکه‌های دل‌افرو دلتی!
فرح: چو می‌باید همه گریه‌دج می‌چینی!
شمن: معاشیق می‌کند سستو کسی لس؟
آفت: بترین صدهای گرم و صامت
چرا که است و تو در صواب گفتی.
۱- خیر اندیش

مهورش: «کجایی؟ من از تو،
گرمی، تو از من!»

فرهنگ

حیدری: خواست سال تو.
حیدری: شیرینی خوردن دوستی
عراق حیدری: بهترین پانه برای آن کردن
اساسی نیل
بوسه: کالیبره و پشم و گوشت
بوسه: بوی کبود ایام چه از لایکی
و شوقش: در دنیا
پلو: آن‌ها می‌کنند و پانه: طبعه: می‌شود
کتاب تبریک: سائین نامه علی نوشته
شسته یکساله
ساحی: فرود: کجا اول اخراجی نوزدهم
سافرت: حیدری: بهترین وسیله که برادرش
لیرین: شاخ سبوسه
آروغ: نوشکرش
بهار: چک‌میت
نوازه: آشادری
آسیا: لطف ملاصرالین
کلکس: کافتر جانی
ع: حیدری: سوزی
امبار: حیدری: سوزی

آید کالما

بر چه ما باین بنده نیست
و نمیدانم خرسون کتر تون سوارین
داستانه که اگر از صبح کردن آن‌ها توفیق
فرخنده گفتگویی و کبیل و نسل دهم
تفکک بدم
گرچه بی‌تکار آخدها هم‌انست
و سگه پوخته که ایردی بر بزرگ
و بنمیشی سلاز پرستو با له کنه با اول
بی‌باید که بگه که در دوچه سوزی،
باشش ولی چه بیت کرد: حالا ما بنده
آید کال: درنگه و در این کالی‌بوست
شروع می‌کنند و در حیر خوشنما هم
بوسه می‌باید: اودا
وقتی از آید کال: سیر می‌باید
با کبیل و کلا می‌تواند
شوخ‌گفتار می‌تواند میگه: دای
بایا: مادری این مثلها کانی دو
دایم کال: بیدار می‌شود
ولایت و دینی و یادبودی و زونی بگه
و نمیدانم: بانه که اینها مثل بچه‌ها
هست: ...



چهارشنبه سوری

تو گودمانی منتقل جلازه چهارشنبه سوری تو تاریخ وادیانه!

برای اینکه نوازته گمان کراسی تپان نکتکه ما دو دودغ
پردازی دستگی اسیلاز دیگر دایم دوزخاچی خوروا مامود
کردیم شایه مسعوده تبقی زیر دا کولای دوزخی نبرود تپیه
کسواتیکه آن منانه.

دوادیات هم چهارشنبه سوری منام
شلمی داد:
چنانکه سلاسلان لوتی و سلمانی پیر
کس کس میگفت ماله باادوش میلوته
ولو آنکه آنشتر دوزخه دایم چهارشنبه سوری
نبرود! ونوبه آنشتری نست که شیخ
مریدانین محسن خاوازم (!) متعلق
بایدنگرکواست.

شیخ وقتی بدو یوزونین دادیبات
کشت چهار شنبه سوری بوداین ایبات
دانی ایلمه سرود:
ایریم جان چارشنبه سوری است
آتش چورواتی و طهوری است
میوه آترویی آن هر دوزخه
گر کبیل یاتیکه کافوری است
هر که سر: دوزخه آترویی است
علاق صاحبیتی کوروی است

یکی از دوزخیگانین شتر بسع سلطان
رسانه و ادبیتندن آن چنان دیوار هیجان
شد که شیخ وادیش خورانه ودعاطن دا
پرازدیاقواچو کرد:
توقیق! بر بدهریجی دودگو و
دودغ برزانه ملوات.

چهارشنبه سوری که مردم ما دارند تنها
مراسم آن در کشور ما برگزار نشود
بلکه دویشتتر تمام جهان نیز بان اهمیت
یافته.

رهنی و آواز در شب چهارشنبه سوری ایلیانیا

دزاسیایا کنونی که مردم به آواز
ملاطه فراوان دارند دست در سازوزی
کساجله شنبه سوری میگیریم آوازهای
سلی میخوانند و کیف میکنند اما باید
دانست که دوزوا های فرجهارذنبه سوری
همین همین کلارو میکنند.

وژو کلا چلوزاز هه!

دو دوزوا سرزین منق وسترا!
بیلودو گرمی شتری آتش روشن میکنند
وسرم قیلازمه سالک دیگر، پتییهای
فروداسرگا، اینر اسبها برپایشانید
ولی آنچه در این باره باید بدو که
فد آتیه ای آنشتر هر مروت به
چهارشنبه سوری نیست بلکه همه
روزه در دکان های آهنگری
روشن میشود!

چهارشنبه سوری در میان قبائل وحشی!

جالبتر از همه مراسم چهارشنبه
سوری در میان قبائل وحشی افریقت است
موسوع دودغی و سرنی: دو چهارشنبه
سوری ددست مین همین تزیینی کسلاوایم
دو آتیا وجود دادد پین سنی که آنها
یزله و کویله و این دوز (دو میلوئود
دودوزهای دیگر) نالدو پشنگی سونت
خوروا: برنگهای مختلف ازجمله دود و
سرخ قلش میکنند بدون آنکه دوشمان
از چهارشنبه سوری با غیر باشد!

عجیبترین مراسم چهارشنبه سوری دو جازا بهائیتی املاان موسوع

همه جا فرق داند زیرا دایان کتور املا
مراسم چهارشنبه سوری بر گزار میشود!

وادیات سوری دو تاریخ وادیان

دو تاریخ دایم چهارشنبه سوری
مطلب چهارشنبه سوری مثلا دو خاچی ایلموم
نی آداب و فالر سویمه بین آسمانست که
استند دفاقرین هر وقت این دوزخا
میریم بشنگریان متوریم یاد یکجا
کتوروا حله کتد وسند وودحا پتی
خواصیرد (اینتیا آیدود فکوا) اما دو
ذو این مطلب آمده است که اول
نیاست آیدود دوزخه چهارشنبه سوری است!

چهارشنبه سوری در میان ملت گارتاز

چهارشنبه سوری دو جان سلت
دکارتاز نوازیستی سرسلطنت چنانکه
هر وقت آتشی میجیدیلودوا دستیا بنود
دایان گویم بکیرده (چهارشنبه سوری
چهره یوست)

بشهر و لکری علی دو دیروز داریجلاز

لذاته تا بیطی طرول ملسی!
پلسو یز و سو دقت یلیه

کود بیرون ده مهره
طول صفا
همه دست بیرون صف تلف می
دو دقتم زیر بی سونف می
و پشامه

الطیبه علی آسانی!

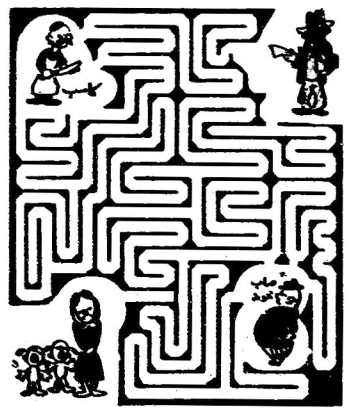
بگناه
دو دلموگری که خاشانه امیوس!
منل درود صبر! اینخود صاف جلوی
بچره دایست
- انشلیماکی، دیزو صر من اصلا
منز نبود!

کصیر خوش بود!

آقا، به طوطی زیا خرید و برای
خاشن فرستاد، وقتی ظهر پخانه و متاز
خانم رسیدند
پرهامی کبرای توفرساده کبیلست
- من دروازا برای تلو کبیل کردم
- کبیل کردی! مگر دیزوهای، این
برنده حرف بزود
- صاحب بی بر او قتی ادوا بکشتیم
حرفی کرد!

هر دی کازن پولدار داردا!

- چه کسی بخواهید داد اینجا مانی
میدکی؟
- چه کسی؟ جیب ستواله اسفانه ای
میکنی، مسلما خانم!
- آه کایم م طوطی!



راهشانی کید

این کلامتینده نعاخوق اسندتا کسانا، کتس منش میلهه بدلانام
کتدو سطلی زیاگر نعاخو میخواند طوطی خوروا، پراست! اساطیلی وودو ماسری
وادیات سوری برسانه که گر طیلکوا پتی کسیر گلدو واصل خاچی سویم یلنده
شاگر بزوانید دستا وادیکر بدو سویم و سالم ومانه ای برسانه کتد
اذا یکنه دودو، ناندو خوروا نعاخو ایدام پرازدو لگو له م شامجا برسانه کتد
ولی خیال نکند که آسانی است! اگر خلی ایدان میرسه این شاهوین کوچ
پس کوچ هالی خرنای خانه کورنو دولت - پلور

اتول مین هالی راتنه

پشامتیر داید که دوتیران اتو تپینی
ساته اند که بدین شوهر خوروا واد
میروو شتو صاحب ملتن یاید خون چلور
ناتخو ترا بدهد یاید مهنس کورد دتخ
کلاش شتینو بیلانست هالی هریش و
طوطی ملتن ایدان یاید کتد

بهر حال شغوفت دیگر مایلم این
اتو میلهها ماروز کلا تازده ای خواهیم
داشت هر روز یاید خبر خوشه. اذ آن
پشامتیند
- حالما دوز بچرته تکه: اذ آن برای
شما بی تویمب شاهیار که ذوق بودید
و وقت لروید برای ماکه ای خوشتر می
وامیم بان پشامتیند بنود مانی بیستیم.
- این یکی اذ ایشلر مانتوا میدید
پشامتیند هتم خوروا ماه ۱۳۶۰-
امروز کتد حکومت اتو میله شامکتان
کمال کتد
حکلم عرواز خیابان قوروسی یوان
داشت آسوزی دازو بکرت و کتد یود
قلبت یافت و سید مهنردا اتو میله تیرده
دو میدان توطاه بهار میجازات آدیت
خوراهند

۱- میز جفر خان سواد اتو میله هانی

کند شتران میشود و سید نوازیهاری نام
خرن یک مسئله سه هواد توماری نام
بیج شتران یایدشود ولی بطلت هرذ
دستنگی اذ بیجا آقا: توبیل کوشان
سنگین می شود هرچه میز جفر هواد
می کتد کتد نیاماد و میز جفر خان
فلک دمسکواست تا خود شتران بیرو.

۲- آخرشیا مردم سواد استفاده می

هر روز کاند یخواه امانه سواد می شود
و وقت یاید مشق هم یواشکی میبیشود
ملتن بی شوهر مهر چداد بیزند
(پشامتیند) یوز بیزند چون پشامتینو
کو کتد تسایند و سر میله هادوا خوابش
برده دست سر میوه میبیشود!

۳- چون رسم است آنکه داند

نشد یابد برای اینک ایندست اذ میان
فرد صاحبان اتو میوه یاید داندند
عوض بدود یواز مانی خود نشتیهای
عوض دمامد متیونه که مانی این
نیست مانی ماسرود! داندند!

۴- چون ناکی ها دیگر واد مانی

ندارند که چگرماسانین را که دادند
نواختند برود خورند مانیان ناکی
یک کتد کتد و در آن کلامی گادند
که بلانام به اذ ایا که: اذ کلو متراول
کشد و مانی یاید نعاخود بخود شروع
بشتران کتد!

بچه فانتزی هانه

خورب دیگر منتظر چه منیه تاملند
حالی آقا فراز کور دودفت